

پفصلنامه تخصصی سبکشناسی نظم و نثر فارسی (بهارادب)

علمی - پژوهشی

سال دوازدهم - شماره اول - بهار 1398 - شماره پیاپی 43

تحلیل ساختار روایت، طرح و شخصیت در منظومه یوسف و زلیخای جامی
(ص 103 - 122)

سید علی محمد سجادی^۱ (نویسنده مسئول)، برات محمدی^۲

تاریخ دریافت مقاله: زمستان 96

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار 97

چکیده

داستان یوسف و زلیخا در قرآن با عنوان «احسن القصص» یاد شده و در ادب فارسی گویندگان و شاعران زیادی از مضامین و بن مایه های این قصه به صورت تمثیلی، رمزی و تلمیح گونه بهره برده و یا در قالب منظومه های مستقل به نظم در آورده اند. نورالدین جامی داستان دلداگی زلیخا به یوسف را با چاشنی عرفان و آراسته به ظرایف و نکته های ادبی در زیباترین و دلکشترین شکل و به تعبیر خودش « به احسن وجه» به نظم در آورده است. هر چند این منظومه از جوانب گوناگون قابل بررسی است اما از نظر اجزاء و عناصر داستانی با داستانهای غنایی تناسب بیشتری دارد و از کشش داستانی لازم برخوردار است. پرسش عمده این است که آیا حوادث و وقایع این داستان دلکش به صورت سلسله وار و بر اساس روابط علی و معلولی پیش رفته است؟ برای این منظور ساختار روایت، طرح داستانی و نقش شخصیتها در گسترش وقایع، مطابق نظریات ساختارگرایان برجسته، مورد تحلیل قرار گرفته است. در این داستان یوسف برای رسیدن به پیامبری (تحقق رؤیا) و زلیخا برای رسیدن به معشوق نموده شده در خواب در حرکتند و سلسله حوادث و پیرفتهای در این راستا امتداد مییابند.

کلمات کلیدی: یوسف و زلیخا، عبدالرحمن جامی، ساختار روایی، طرح، شخصیت

1- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی (A_sajadi@sbu.ac.ir)
2- دکتری زبان و ادبیات فرسی، دانشگاه آزاد اسلامی ولد علوم و تحقیقات (barat-mohammadi@yahoo.com)

1- مقدمه

مثنوی یوسف و زلیخا اثر خامه مولانا عبدالرحمان جامی یکی از زیباترین و پرشورترین مثنویهای یوسف و زلیخا است که به نظم کشیده شده است. اصل داستان در تورات در سِفرتولین آمده است. داستان حضرت یوسف در قرآن تحت نام احسن‌القصص، بهترین نمونه از آمیختگی عفت، حکمت، عشق و عقل است که به همراه نمادپردازی عارفانه و مشحون از ده‌ها پیام فلسفی، اخلاقی و عرفانی، الهام‌بخش شاعران و عارفان گردیده تا به نظم و نثر تراژدی عاشقانه‌ای که زمینه‌ساز تصوف عاشقانه است، بپردازند. شعرایی چون ابوالمؤید بلخی، فخرالدین اسعد گرگانی، بختیاری، عمق بخارایی، مسعود دهلوی، جمال آردستانی، خواجه مسعود قمی و... پیش از جامی به نظم آن پرداخته بودند تا اینکه جامی نظم آن را در بلاغت و شیوایی به کمال رسانده است. بعد از جامی نیز شاعرانی همچون فیضی فیاضی، موجی بدخشی، تدروی ابهری، خاوری شیرازی و... به این داستان پرداخته‌اند. روایت جامی در بسیاری مواقع با روایت قرآنی متفاوت است به گونه‌ای که در قرآن‌نامی از زلیخا برده نمی‌شود و فقط با اشاره «آن زن» خوانده می‌شود. در حالی نام یوسف بیست و یک بار در قصه قرآنی ذکر شده است. «این نشان می‌دهد که در قصه یوسف، زلیخا فقط یک شخصیت کناری و زمینه‌ای است و داستان بیشترگرد محور عفاف و عظمت یوسف می‌گردد و در پایان نیز نتیجه داستان را عبرت معرفی می‌کند.» (تحلیل و مقایسه منظومه یوسف و زلیخای جامی با قصه یوسف (ع) در قرآن کریم، براتی:ص 95) در واقع زلیخا در قصه قرآنی شخصیتی فرعی محسوب شده و در کنار شخصیت‌های فرعی دیگری همچون: یعقوب، برادران یوسف، برادر کوچک یوسف، عزیز، زنان شهر و دو زندانی همبند یوسف قرار می‌گیرد که حضور هر یک از این شخصیت‌ها، آشکار کردن هدفی و شناساندن و زمینه‌ساز بروز بخشی از ابعاد شخصیت اصلی داستان است. حال آنکه در منظومه جامی محور عشق است و زلیخا حضوری فعال و پررنگ دارد و در کنار یوسف، شخصیت و قهرمانی اصلی محسوب می‌شود.

2- پیشینه تحقیق

در مورد منظومه یوسف و زلیخای جامی مطالعات و پژوهش‌هایی انجام گرفته است که هر کدام از منظری این داستان را بررسی کرده‌اند. از جمله میتوان موارد زیر را برشمرد: «بررسی تطبیقی داستان یوسف و زلیخادر منظومه‌های یوسف و زلیخای: منسوب به فردوسی، جامی و خاوری» از داریوش کاظمی و محمد حیدری، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان (سال سوم، شماره 6، تابستان 1391)، «بررسی ساختار روایی دو روایت از داستان

غنائی «یوسف و زلیخا» از محمد حسین کرمی و شهین حقیقی، پژوهشنامه ادب غنائی (شماره 13-1388)، «تحلیل وجوه نمادین در داستان یوسف و زلیخای جامی با تأکید بر ترنج» حوریه اسدی حبیب، فاطمه کوپا، گلرخ سادات غنی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فاسی (شماره 35، زمستان 1393)، «روایت شناسی یوسف و زلیخا: مقایسه روایت و بنمایه-های مشترک یوسف و زلیخای طغانشاهی، خواجه مسعود قمی و جامی» از محمد امین زواری، حسن ذوالفقاری، کاوش نامه (سال دهم، شماره 19-1388)، «نگاهی تطبیقی به داستان یوسف و زلیخا (در قرآن مجید و تورات)» از سید محمد سید صادقی، مطالعات ادبیات تطبیقی (شماره 4-1386) و..

3- ساختمان و ساختار داستان

ساختار ارتباط اجزای داستان با یکدیگر و با کل داستان است. در حقیقت ساختار، یک نظام است که همه اجزا در آن به هم ربط داشته و حادثه و وقایع داستان با نظم و توالی معین با یکدیگر پیوند دارند. ساختار به دو دسته بیرونی و درونی تقسیم می‌شود. «ساختار بیرونی همان توالی اپیزودهاست. منظور از اپیزود واقعه‌ای است که خود دارای شروع، میانه و پایان است.» (آنا تومی و ساختار درام، قادری: ص 51). مقدمه و میانه و پایان داستان یوسف و زلیخا بگونه زیر است:

3-1- مقدمه داستان

در مقدمه محل، موقعیت، سطح واقعیت یا امکان احتمال تعیین میشود و علاوه بر ارائه اطلاعات کمی، انتظاراتی در مخاطب ایجاد میشود تا داستان را دنبال کند. با توجه به اینکه شخصیت‌های اصلی داستان دو نفر است؛ جامی بنوعی دو مقدمه را برای شروع کار آنها نقل میکند. بنابراین مقدمه داستان دارای واقعه‌های زیر است:

- 1) زلیخا چندین بار به طور متوالی زیبارویی را در خواب میبیند. بدون اینکه نامی یا نشانی از او داشته باشد.
- 2) یکبار زلیخا در خواب، نام و نشان آن زیباروی را که عزیزی در مصر است، درمییابد.
- 3) زلیخا هر روز مضطربتر و بی‌قرارتر شده تا اینکه پدر در صدد چاره برمی‌آید.
- 4) پدر نامه‌ای به عزیز مصر نوشته و برای خواستگاری از دخترش او را دعوت میکند.
- 5) زلیخا این وصلت را پذیرفته و به مصر میرود اما معشوق نموده شده در خواب، غیر آن است که حالا با او وصلت کرده است. (هفت‌اورنگ: صص 600-626)

در مکمل و موازی موارد بالا برای زلیخا، جامی موارد زیر را هم بعنوان مقدمه برای یوسف نقل میکند تا بنوعی وارد داستان کرده باشد:

- 1) آگاهی یافتن یوسف به وعده الهی در خواب و تعبیر یعقوب از آنکه میگوید: این خواب را برای برادران بازگو مکن، شاید برای تو حيله‌ای بیندیشند.
- 2) برادران بر اثر حسادت، نقشه نابودی یوسف را میکشند.
- 3) برادران از یعقوب میخواهند تا یوسف را همراه آنان به بیابان بفرستد.
- 4) برادران همدستان شدند تا یوسف را در نهان‌خانه چاه بیندازند.
- 5) برادران با همراه داشتن جامه خونین یوسف به نزد پدر برمیگردند.
- 6) کاروانی از راه میرسد و یوسف را از چاه بیرون میکشد.
- 7) پیشکار عزیزمصر، یوسف را در بازار برده‌فروشان مصر میخرد. (همان: صص 633-650)

3-2- میانه داستان

میانه داستان یوسف و زلیخا با پیچیدگی‌هایی همراه است که خبر از کشف اطلاعاتی جدید و تقابل غیرمنتظره برخی از شخصیتها در موقعیتهای خاص میدهد و منجر به تعلیق میشود. مدت زمان این قسمت با توجه به ورود شخصیتها و موقعیتهای جدید، نسبت به مقدمه طولانیتر است:

- 1) یوسف در منزل عزیز مصر به خدمت مشغول میشود. یوسف مورد علاقه زن عزیز مصر قرار میگیرد تا جایی که زن او را به خلوت میکشاند اما یوسف به خواستههای او تن در نمیدهد. این اتفاق آغاز چالش جدید و مانع تراشی یکی از شخصیتهای داستان در مقابل هدف یوسف است.
- 2) زن عزیز مجلسی ترتیب میدهد تا دیگر زنان حضور پیدا کنند. آنان با دیدن یوسف دست خود را میبرند. یوسف بر اثر مکر و حيله زن عزیز روانه زندان میشود.
- 3) یوسف با دو زندانی دیگر هم بند میشود.
- 4) عزیز مصر خواب میبیند و یوسف آن را تعبیر میکند.
- 5) یوسف آزاد شده و عزیز مصر میگردد. (هفت‌اورنگ: صص 659-714)

3-3- پایان داستان

برای روایت جامی، دو پایان‌بندی میتوان در نظر گرفت: نخستین پایان‌بندی با رخ دادن ده حادثه شکل میگیرد:

- 1) ایمان آوردن زلیخا

- 2) جوان شدن او به دعای یوسف
 - 3) ازدواج زلیخا با یوسف
 - 4) سرد شدن مهر یوسف در دل زلیخا به دلیل جذبۀ عشق حقیقی
 - 5) عوض شدن جای او و یوسف در عاشقی و معشوقی
 - 6) ساختن یوسف عبادت خانه‌ای برای زلیخا و نشان دادن وی در آنجا
 - 7) خواب دیدن یوسف پدر و مادر خود را و دعا کردن برای مردن
 - 8) مرگ یوسف
 - 9) سوگواری زلیخا بر مزار او، بیرون آوردن چشمان خود و جان دادن بر سر خاک یوسف
 - 10) به خاک سپردن عاشق و معشوق در کنار هم؛
زگرد فرقتش رخ پاک کردند به جنب یوسفش در خاک کردند
ندیده هرگز این دولت کس از مرگ که یابد صحبت جانان پس از مرگ
(هفت‌اورنگ: ص 736)
- دومین پایانبندی این منظومه با رخ دادن یک حادثه دیگر شکل میگیرد. گویا جامی نمیتواند تنها به پایانبندی یاد شده بسنده کند. او یکی دیگر از روایاتی را که در باب فرجام کار یوسف و زلیخا شنیده، در پایان منظومه می‌آورد و پایانی غم‌انگیزتر از آنچه پیش از این سروده، برای روایت برمیگزیند که همان داستان دفن کردن تابوت یوسف در نیل و جدا کردن دو دلداه از هم است. (هفت اورنگ: ص 736)
- پایانبندی نخست با کنش زلیخا صورت میگیرد و پایانبندی دوم را عامل ثانویه مردمانی که بر اثر نیروی معجزه، تابوت یوسف را جابه جا و از زلیخا جدا میکنند. (بررسی ساختار روایی دو روایت از داستان غنایی «یوسف و زلیخا»، کرمی، حقیقی: 119-120)

4- ساختار طرح داستان یوسف و زلیخا

رابطه علی و معلولی حوادث روایت شده به ترتیب وقوع را طرح گویند. یعنی هر حادثه‌ای بدون علت و سبب نقل نمیشود. در واقع «پیرنگ فقط ترتیب و توالی وقایع نیست بلکه مجموعه سازمان یافته وقایع است. این مجموعه وقایع و حوادث با رابطه علت و معلولی به هم پیوند خورده و با الگو و نقشه‌ای مرتب شده است.» (عناصر داستان، میرصادقی: ص 64).

داستان یوسف بر رویا و تأویل خواب تکیه دارد. داستان با رویایی شروع میشود که در سراسر داستان جریان مییابد. ساختار هندسی قصه به گونه‌ای است که تمام اجزای آن برای تحقق هدف فکری و تربیتی خاص حرکت میکند. جامی هم با وارد کردن یک عنصر غیبی در ایجاد

حوادث و نتیجه داستان و پیروز کردن قهرمان اصلی نقش اساسی دارد. مخاطب از ابتدای داستان؛ تعبیری که یعقوب از خواب یوسف میکند با فرض برگزیده شدن یوسف به پیامبری و موفقیت در برابر حسادت برادران و دیگر وقایع، مواجه میشود. در جریان داستان، در حقیقت، هم یعقوب، هم یوسف و هم مخاطب از موفقیت و پیروزی و از خطری که یوسف را تهدید میکنند، مطلع هستند.

ترزوتان تودوروف معتقد است: « کلیه قواعد نحوی زبان در هیأتی بازگو میشوند. وی واحد کمینه روایت را قضیه میدانند و پس از تعیین واحد کمینه (قضیه)، دو سطح عالیتر آراء خود را نیز توصیف میکنند: سلسله و متن. به اعتقاد وی گروهی از قضایا، سلسله را به وجود می‌آورند و سلسله پایه‌ای از پنج قضیه تشکیل میشود که ناظر بر توصیف وضعیت معینی است در هم ریخته و دوباره به شکلی تغییر یافته، سامان گرفته است. » (راهنمای نظریه ادبی معاصر، سلدن و ویدوسون: 145) مطابق نظر تودوروف داستان یوسف و زلیخا از پنج سلسله متوالی تشکیل شده است؛ اولین سلسله داستان مشتمل بر قضایای زیر است:

تبادل آغازین: یوسف در کنار یعقوب و خانواده با آرامش زندگی میکند.

- برادران به واسطه حبّ بیش از حد یعقوب بر یوسف، بر وی حسد می‌برند.

- برادران یوسف را به چاه می‌اندازند. (هفت‌اورنگ: ص 633-640)

اولین مسئله‌ای که در روند حوادث داستان نقش تعیین‌کننده دارد و باعث به وجود آمدن حوادث بعدی میشود، زیبایی یوسف و لطف خداوندی در حق اوست. همین مسئله سبب دوستی بیش از حد یعقوب شده و حسد برادران را برمی‌انگیزد. لذا او را به صحرا برده و به چاه می‌اندازند.

تا اینجا در ظاهر قصه تعادلی ایجاد میشود و برادران به گمان اینکه پیروز شده‌اند و اوضاع موافق خواست آنهاست به پیش پدر برمیگردند تا به خواسته خود که همان جلب توجه پدر است، برسند. اما موفق به انجام این کار نمیشوند؛ زیرا به گفته کلودبرمون «هر پسی‌رفت آغازین در گسترش خود، پیرفتی تازه می‌آفریند که خود آغازگاه پیرفتی دیگر است و این فرآیند ادامه مییابد تا به آخرین پیرفت برسیم که حالت پایدار به دست می‌آید.» (ساختار و تأویل متن، احمدی: ص 167) بنابراین سلسله دوم شکل میگیرد:

تبادل آغازین: کاروانی یوسف را از چاه بیرون می‌آورد.

- مالک، صاحب کاروان، او را به مصر میبرد.

- عزیز مصر به درخواست زنش، یوسف را میخرد.

- زلیخا عاشق یوسف میگردد.

- یوسف درخواست کامروایی زلیخا را رد میکند. (هفت‌اورنگ: صص 642-660)

در پایان حوادث سلسله نخست، به گمان برادران بعد از اینکه کاروانی یوسف را بیرون آورد و آنها به قیمت اندک یوسف را فروختند و به پیش پدر برگشتند، وضعیت متعادلی حاکم میشود. اما وضعیت آغازین سلسله دوم یک امکان دگرگونی را در خود میپرواند و آن اینکه یوسف بت زیبایی ست و همگان آرزومند خریدن او هستند و از طرف دیگر زن عزیز مصر که چند بار یوسف را در خواب دیده و به وی دلباخته بود، او را میخرد. به ظاهر، قصه طوری است که گویا تعادلی برقرار شده است. اما همین تعادل ظاهری منجر به حوادث بعدی شده و در واقع عدم کامیابی زلیخا باعث شکل‌گیری سلسله سوم میگردد:

تعادل آغازین: زلیخا به پیشنهاد دایه خود، برای کامیابی از یوسف خانه‌ای هفت طبقه درست میکند.

- یوسف از بیم عتاب خدا و قهر عزیز از دست زلیخا فرار میکند.

- یوسف زندانی میشود. (هفت‌اورنگ: صص 673-699)

در قضایای سلسله سوم هم، وضعیت آغازین طوری است که یک امکان دگرگونی را در خود دارد و آن اینکه زلیخا چنین خانه‌ای را به قصد و نیت شوم درست کرده تا دور از انتظار همه، از یوسف کام بستاند. اگر یوسف -معاذالله- به خواسته او تن دهد، دامن خود را لکه‌دار ساخته و عصمت راکه یکی از لوازم پیامبران است، از دست خواهد داد. از طرفی دیگر اگر به وسوسه شیطانی زلیخا پاسخ منفی دهد، زلیخا دست از تهمت و تهدید برنخواهد داشت. در اینجاست که لطف الهی به مدد یوسف میشتابد و او راه دوم را انتخاب میکند. عدم کامیابی و گناهکار شناخته شدن زلیخا، مشکل تازه‌ای در داستان به وجود می‌آورد و یوسف روانه زندان میشود. با زندانی شدن یوسف به ظاهر، تعادل بر داستان حاکم شود حال آنکه خود این امر منجر به شکل‌گیری سلسله چهارم میشود:

- پادشاه خواب میبیند، یوسف تعبیرش میکند.

- یوسف از زندان آزاد میشود.

- یوسف عزیز مصر میگردد. (هفت‌اورنگ: صص 709-714)

با آزادی یوسف و مسند نشستن او، تعادل بر قصه حاکم میشود، اما چون محور داستان عشق است، داستان به طرف سلسله پنجم حرکت میکند تا به پایان نزدیک شود:

- زلیخا مانع وصال به یوسف را بت میداند و آن را میشکند.

- زلیخا با دعای یوسف، جوانی و زیبایی خود را مییابد.

- یوسف و زلیخا به وصال هم میرسند.

- یوسف و زلیخا جان میسپارند. (هفت‌اورنگ: صص 721-736)

برمون معتقد است: «در طرح هر داستانی پیرفتهایی یا به عبارت بهتر روایتهای فرعی وجود دارد. هر «پیرفت» داستانی کوچک است و هر داستان پیرفتی کلی و اصلی. برمون پیرفت را عنصر اصلی ساختار روایی میدانست. قاعده سه گانه‌ای که همچون ساختار اصلی داستان مطرح میشود در مورد هر پیرفت نیز صادق است. هر پیرفت نیز بر سه پایه استوار است:

1) وضعیتی که امکان دگرگونی را در خود دارد.

2) حادثه یا دگرگونی رخ میدهد.

3) وضعیتی که محصول تحقق یا عدم تحقق آن امکان است، پدید می‌آید.» (ساختار و

تأویل متن، احمدی: ص 166)

بر اساس نظر کلودبرمون نیز پنج پیرفت در داستان یوسف و زلیخا وجود دارد:

الف) پیرفت (1):

- پایه 1: خانواده یعقوب در کنعان به سر میبرند و صاحب رمه‌های بزرگ و ثروت فراوان هستند. او صاحب یازده فرزند است تا این که فرزند دوازدهم -یوسف- به دنیا می‌آید. توجه بیش از حد یعقوب بر یوسف و آمدن عصا توسط جبرئیل از بهشت بر وی به دعای پدر و خواب دیدنش، موجب حسادت برادران میگردد و در نتیجه در صدد نابودی یوسف برمی‌آیند.

- پایه 2: حادثه رخ میدهد و برادران یوسف را به صحرا برده و او را به چاهی می‌اندازند.

- پایه 3: از این پس وضعیت جدیدی هم بر احوال یعقوب و هم بر یوسف حاکم میشود.

ب) پیرفت (2):

- پایه 1: کاروان مالک بر سر چاه می‌آید و او را بیرون کشیده و از برادران به ثمن بخش خریده و با خود به مصر میبرند. طوری که همگان برای دیدار یوسف به خانه مالک میشتابند. ولی این وضعیت همان گونه که پیداست امکان یک دگرگونی را در خود دارد و آن این است که یوسف بسیار زیباست و زن عزیز مصر (زلیخا) بارها او را در خواب دیده است و همیشه مترصد وصال با اوست. مالک یوسف را در معرض فروش گذاشته است.

- پایه 2: حادثه رخ میدهد، زلیخا عزیز مصر را برای خریدن یوسف ترغیب میکند. او پس از آوردن بهانه‌های گوناگون، سرانجام یوسف را می‌خرد.

- پایه 3: از این پس وضعیت جدیدی در کاخ عزیز مصر در کنار زلیخا برای یوسف روی مینماید. ظاهراً وضعیت به گونه‌ای عادی پیش میرود.

ج) پیرفت (3):

- پایه 1: زلیخا یوسف را نزد خود بزرگ میکند. در دل آرام و قرار ندارد. اما سوز عشق را به خاطر ترس از ملامت زنان نهان میسازد. همین وضعیت امکان یک دگرگونی را در خود دارد و آن اینکه زلیخا از قبل دلباخته یوسف بوده و هر روز که میگذرد، آتش عشق زلیخا شعله‌ورتر میشود تا اینکه صبر و تحمل را از او میگیرد.

- پایه 2: حادثه دیگر رخ میدهد. زلیخا از یوسف کام دل می‌خواهد و برای به دام انداختن دست به هر حيله و تدبیر میزند. خانه مجللی پر از نقش و نگار ساخته و یوسف را به آنجا میکشاند.

- پایه 3: وضعیت جدیدی حاکم میشود و آن اینکه زلیخا ناکام مانده و گناهِش نزد عزیز مصر آشکار شده است و یوسف هم از خانه عزیز مصر به زندان روانه میگردد.

د) پیرفت (4):

- پایه 1: یوسف در زندان با زندانیان در صفا و محبت زندگی کرده و به عبادت خدا میپرداخت تا اینکه خداوند در زندان علم تعبیر خواب را به او تعلیم داد.

- پایه 2: حادثه جدیدی رخ میدهد و آن اینکه دو نفر از اطرافیان شاه در زندان خواب میبینند و یوسف خواب آنها را به درستی تعبیر کرده و یکی از آنها آزاد میشود. بعد از مدتی شاه خوابی میبیند که همگان از تعبیر آن عاجز میشوند. در نهایت به سراغ یوسف می‌آیند و وی به درستی با علم الهی آن را تعبیر میکند.

- پایه 3: وضعیت جدیدی حاکم میشود و یوسف از زندان آزاد گشته و بیگناهی او و گناه زلیخا و زنان مصر آشکار میشود. یوسف مورد لطف شاه قرار گرفته و بر مسند عزیز مصر تکیه میزند.

ه) پیرفت (5):

- پایه 1: یوسف بر اوضاع مسلط شده و مصر را از قحطی نجات میدهد.

- پایه 2: زلیخا پس از سالها زاری و ناله در عشق یوسف، به این نتیجه میرسد که مانع رسیدن او به یوسف بتی است که آن را به عنوان خدا میپرستد. در نتیجه بت را شکسته و در مسیر

راه یوسف قرار گرفته، یوسف را میشناسد و وی در حقیقت دعا کرده و خداوند دوباره بینایی و جوانی او را به وی بازمیگرداند.

- پایه 3: بعد از آن وضعیت جدیدی حاکم میشود به گونه‌ای که جبرئیل از جانب خداوند پیام می‌آورد و یوسف را به ازدواج با زلیخا برمی‌انگیزد و آنها بعد از سالیان دوری به وصال هم میرسند و تعادلی دوباره حاصل میشود. با این فرق که دیگر زلیخا آن زن هوس پیشه نیست بلکه عشق زمینی او ضبغۀ الهی و آسمانی و قدسی به خود گرفته است. از دیدگاه گرماس «شخصیت اصلی در پی دستیابی به هدف خاصی است، با مقاومت حریف روبه‌رو میشود و از یاریگر کمک میگیرد؛ یک قدرت راسخ (فرستنده) او را به مأموریت گسیل میدارد. این روال یک دریافت‌گر (گیرنده) هم دارد.» دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، مکاریک: ص 152) به عقیده وی «سیر حرکت بسیاری از قصه‌ها از منفی به مثبت است.» (دستورزبان داستان، اخوت: 66)

با توجه به اینکه داستان یوسف و زلیخا دارای دو شخصیت اصلی است و هریک از این شخصیتها از جنبه‌ای، به نوعی قهرمان داستان محسوب میشوند. به عبارتی دیگر هر دو شخصیت برای رسیدن به خواسته خود، کاملاً در حرکت و تکاپو هستند. به طوری که اگر حرکت یوسف را اصل و اساس قرار دهیم، قصه روندی خاص خواهد داشت. اگر حرکت زلیخا را مد نظر قرار دهیم، قصه طور دیگری تعبیر خواهد شد. برای این منظور، ما در الگوی گرماس هر دو وجه را در نظر میگیریم.

بر طبق الگوی گرماس، یوسف در پی دست یافتن به هدف خاصی (حقیقت‌طلبی و کمال انسانی) است و برای رسیدن به هدف با مقاومت حریف روبه‌رو میشود و از یاریگر کمک میگیرد بنابراین: یوسف شناسنده است / کمال انسانی (پیامبری) - موضوع شناسایی نیاز درونی و الهام خداوندی - فرستنده / گیرنده یوسف. خداوند و یعقوب یاریگر هستند - زلیخا، دایه، عزیزمصر، وسوسه‌های شیطانی مخالف رسیدن یوسف به خواسته خود میباشند.

این الگو برای حرکت زلیخا چنین خواهد بود: زلیخا شناسنده است / رسیدن به مضمون خواب و وصال یوسف - موضوع شناسی. نیاز درونی - فرستنده / گیرنده - زلیخا؛ دایه یاریگر زلیخاست / غیرت خداوندی و تقدیر الهی مخالفند.

5- نقد طرح داستان یوسف و زلیخا

در داستان یوسف و زلیخا، شاهد یک طرح هستیم که حوادث تا حدودی بر مبنای علی و معلولی شکل میگیرند و در یک توالی منطقی سیر میکنند. در واقع در ابتدای داستان تعادلی

برقرار است و بعد بنا به عواملی این تعادل برهم میخورد و سپس در پایان، دوباره تعادل حاصل میشود و حال آنکه تعادل پایانی با تعادل آغازین تفاوت اساسی دارد. باید عنوان کرد که داستان یوسف و زلیخا مطابق شیوه داستانهای قدیمی برخی حوادث بیشتر بر مبنای تقدیر و سرنوشت پیش میروید یا اگر علتی هم برای حوادث ذکر شود دلیلی نیست که با تجربه و منطق فعلی سازگار باشد بلکه منطق حاکم بر قصه‌ها آن را بر میتابد. برای نمونه جامی خود اقرار کرده که زلیخا در ابتدا اسیر صورت بوده اما در ماجرای ازدواج وی با عزیز مصر، وقتی متوجه میشود که این فرد، معشوق نموده شده در خواب نیست؛ الهام غیبی به سراغش می‌آید و می‌گوید:

عزیز مصر مقصود دلت نیست ولی مقصود بی او حاصلت نیست
مباد از صحبت وی هیچ بیمت کزو ماند سلامت قفل سیمت
(هفت اورنگ: ص 627)

سپس زلیخا آرام شده و به اشتیاق دیدار معشوق با وی زندگی میکند. این علت هیچ موقع مخاطب را اقناع نمیسازد و نوعی تناقض را در ذهن وی تداعی میسازد.

جامی در طرح داستانی خود پیش از خواب یوسف و حوادث زندگی وی، خواب زلیخا را آورده که سه بار در خواب یوسف را به صورت جوانی زیبا مشاهده میکند و عاشق و شیفته او میشود و این در حالی است که هنوز یوسف کودکی بیش نیست. در اینجا نیز خواننده با نوعی تناقض و تعارض روبرو میشود. « این تعارض در منظومه جامی بچشم میخورد شاید برای جذابیت داستان و ازلی و مقدر بودن عشق برای قهرمان داستان عنوان شده است. » (تحلیل و مقایسه منظومه یوسف و زلیخای جامی با قصه یوسف(ع) در قرآن کریم، براتی: ص 107) در واقع این موضوع از بینش و نگاه صوفیانه جامی نشأت میگیرد و با طرح کردن چنین رؤیاهایی برای زلیخا، عملاً دو قهرمان داستان را پیش از دیدار، بهم پیوند میدهد. حتی وقتی که زلیخا با عزیز مصر وصلت میکند، در نگاه اول میفهمد که این مرد، آن جوانی نیست که در رؤیا مشاهده کرده است. لذا زلیخا در تمام آن مدت در خانه عزیز، به عشق آن جوان زندگی میکند.

وقتی یوسف به خانه زلیخا می‌آید و ماجرای به چاه افتادن خود را بیان میدارد، زلیخا به یاد می‌آورد که در همان زمانی که یوسف در درد، رنج و اندوه بسر میبرد؛ او نیز احساس غم و اندوه داشته است. با ذکر این موضوع نیز جامی سعی دارد پیوند زلیخا و عشق او به یوسف را پیش از دیدار آنها نشان دهد.

این نگاه و تلقی صوفیانه جامی در آغاز داستان نیز بنوعی دیده میشود. «او داستان خود را با سخن درباره تجلی زیبایی یوسف آغاز میکند که بسان شمعی است که شبستان غیب را روشن ساخته و قلب آدم بدان جلوه‌گری جمال یوسف چنان بسوخت که پروانه (از جلوه جمال شمع) بسوزد. تجلی جمال یوسف - در حالی که او هنوز در عالم ذر بسر میبرد - و تجلی این زیبایی در مقابل آدم در نهانی غیب، تصویرسازی صوفیانه‌ای است.» (پژوهش تطبیقی داستان یوسف و زلیخا در ادبیات اسلامی، خسروی: ص 54)

همچنین جامی نقل کرده در خانه یعقوب درختی بود که هرگاه فرزندی برای یعقوب متولد میشد، شاخه‌ای میداد و یعقوب بعد از برزگ شدن آن فرزند از آن شاخه برای وی چوبدستی میساخت ولی پس از تولد یوسف شاخه مناسب نروید و لذا یوسف از پدر خواست تا دعا کند تا از شاخه درختان بهشتی چوبدستی برای او بیاورند، بعد از دعایی یعقوب، جبرئیل عصایی برای یوسف می‌آورد که موجب حسادت دیگر برادران میشود و نوعی حادثه محرک محسوب میشود. ولی برای ایجاد این حادثه محرک چندان دلیل عقلی و محکم ذکر نشده که خواننده باور کند. جامی علت نرویدن شاخه از درخت را فقط تأیید بخت معرفی کرده است.

همچنین در ماجرای خواب دیدن یوسف که آفتاب و ماه و یازده ستاره وی را سجده میکنند، یعقوب وی را از نقل کردن خواب به دیگران به شدت نهی میکند. جامی برای اینکه حادثه محرک دیگری را وارد داستان کند، بدون ذکر دلیل منطقی، عنوان کرده که تقدیر باعث شده یوسف خواب خود را به یک نفر نقل کند:

پدر کرد این وصیت لیک تقدیر بیادی بگسلد زنجیر تدبیر
به یک تن گفت یوسف آن فسانه نهاد آن را به اخوان در میانه

(هفت اورنگ: ص 635)

یکی دیگر از مواردی که مخاطب در طرح داستان یوسف و زلیخا چندان اقناع نمیشود، عمارت کردن خانه هفت طبقه و حوادث مربوط به آن است که بنظر میرسد چندان خوب پرداخته نشده است. مخاطبها خود فکر میکنند عزیز مصر در ساخت آن هفت خانه در کجا بوده و چرا ماجرا را جویا نشده و به درون آن نرفته است؟ همچنین در ماجرای گریختن یوسف از دست زلیخا، هیچ اشاره نشده که عزیز مصر داخل آن خانه رفته یا نه و چرا یوسف برای اثبات بیگناهی خود، خانه زلیخا را به عزیز نشان نمیدهد که در دیوارهای آن طرح

هم‌آغوشی یوسف و زلیخا نقش شده بود؟ در اینجا فقط به گواهی دادن کودک سه ماهه بر اثبات بیگناهی یوسف اکتفا میشود.

جامی از آنجایی که میخواست عشق زلیخا به یوسف و ماجرای دلدادگیوی را بیشتر برجسته سازد، لذا در اصل داستان برخی موارد را حذف کرده است. برای نمونه برادران یوسف تا سرچاه و فروختنش همراه وی هستند و گویی کارکردشان در داستان تمام میشود و تا پایان نیز هیچ نشانی از یعقوب و برادران دیده نمیشود و بنوعی سرنوشت آنها مبهم باقی میماند حال آنکه مطابق خوابی که یوسف دیده بود باید برادران و پدر و مادرش به پیش وی برمیگشتند تا خواب یوسف تعبیر میشود. در واقع در طرح داستانی جامی عملاً خواب یوسف بی تعبیر مانده است.

همچنین وقتی دو زندانی همبند یوسف تعبیر خواب خود را از وی میخوانند، جامی هیچ ذکر نکرده است که واقعاً آنها چه خوابی دیده‌اند و بدون هیچ توضیحی این قسمت حذف شده است:

به یوسف خوابهای خود بگفتند جواب خوابهای خود شنفند
یکی را گوشمال از دار دادند یکی را بر در شه بار دادند
(هفت اورنگ: ص 708-709)

بعد از اینکه یوسف پدر و مادر خود را در خواب میبیند از خدا میخواهد که او را به ملک ابدی ببرد. روز دیگر که یوسف قصد سوار کردن میکند، هنوز پا در رکاب نگذاشته که جبرئیل به او بشارت میدهد که مرگش فرا رسیده و فرصت پا در رکاب گذاشتن نخواهد داشت. اما یوسف آن اندازه وقت پیدا میکند که یکی از وارثان ملک را خوانده و به جای خود مینشانند و خصلتهای نیک را به وی اندرز میدهد و همچنین از احوال زلیخا جويا شده و او را به میعاد وداع خود دعوت میکند. در نهایت سببی را که جبرئیل آورده بود را میبوید و جان به جان آفرین تسلیم میکند. هرچند جبرئیل به عنوان فرشته وحی پیشتر نیز بعد از افکنده شدن یوسف در چاه در داستان حضور یافته و پیام ایزد را با تعبیر زیر به وی بیان داشته است:

از آن پس گفت ای مهجور غمناک پیامت میرساند ایزد پاک
که روزی این خیانت پیشگان را گروه ناصواب اندیشگان
ز تو دل ریشتر پیش رسانم فکنده پیش سر پیشتر رسانم
(هفت اورنگ: ص 641)

اما به این پیام، جامی در طرح داستانی خود در پایان نپرداخته است. حضور جبرئیل در این قسمت از داستان و کنش وی امری پذیرفتنی است. اما با توجه به این که داستان ریشه دینی و اعتقادی دارد و فعل قبض روح بیشتر با ملک الموت تداعی میشود به نظر می‌رسد حضور جبرئیل و کنش وی در در انتهای داستان در ماجرای جان سپاری یوسف امری تأمل برانگیز می‌باشد.

5-1- انگیزش در طرح داستان

منظور از انگیزش، دلایل و اهدافی است که موجب به وجود آمدن خویشکاریها در قهرمانان داستان میشود. انگیزشها هم دلایل و هم اهداف اشخاص هستند که باعث انجام کاهای مختلف توسط آنها میشوند. «انگیزشها به قصه صبغهای کاملاً زنده و ممتازی میبخشد، اما با وجود این، انگیزشها جزء ناپایدارترین و بی‌ثباتترین عناصر قصه‌ها هستند.» (ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، پراپ: ص 152) این انگیزشها در هر داستانی با داستان دیگر متفاوت است و نمیتوان با تکیه بر آنها به ساختار یک نوع داستانی خاص پی برد. «تغییر انگیزه میتواند نحوه گسترش طرح را از اساس دگرگون کند.» (هنر داستان نویسی، یونسی: ص 54)

در داستان یوسف و زلیخا هر کدام از شخصیتها بر مبنای انگیزش خاص به حرکت و عمل میپردازند: زلیخا جستجوی خود را بر مبنای انگیزه «نیاز درونی» که پس از دیدن خواب حس کرده، شروع میکند. انگیزه‌ای که باعث میشود زلیخا تمام خواستگاران را باز پس بفرستد «تعهد به عهد» است که در خواب با یوسف داشته است. انگیزه‌ای که باعث حرکت زلیخا از مغرب به جانب مصر میشود «رسیدن به عزیز مصر» نمایان شده در خواب است. انگیزشی که باعث رسیدن عزیز به زلیخا است «زیبایی» است. آنچه باعث ماندن زلیخا در کنار عزیز مصر است «الهام غیبی» است. انگیزه یوسف از اینکه از پدر می‌خواهد تا دعا کند برایش عصایی از بهشت بیاید «حس برتری طلبی» است. انگیزه برادران از به چاه انداختن یوسف «حسد» است. انگیزه مالک از بردن یوسف به مصر «سودآوردن» است. انگیزه‌ای که باعث تلاش زلیخا برای خرید یوسف میشود «رسیدن به محبوب رویائی» است. آنچه باعث میشود یوسف شبانی اختیار کند «رسیدن به آمادگی جهت پیامبری» است. آنچه باعث درخواست زلیخا برای کام گرفتن از یوسف میشود «وسوسه شیطانی» میباشد. آنچه موجب نجات یوسف از وسوسه شیطانی زلیخاست، «ترس از خدا» است. انگیزه یوسف از رفتن به زندان «فرار کردن از گناه» است. انگیزه زلیخا برای فرستادن یوسف به زندان «وادار به تسلیم کردن یوسف» است. انگیزه پادشاه از رفتن پی یوسف «خواب دیدن و احساس نیاز» است. انگیزه‌ای

که باعث تعبیر خواب پادشاه توسط یوسف می‌گردد «علم الهی» یا «آزادی از زندان و نجات مردم» است. انگیزه‌ای که موجب رسیدن صدای زلیخا به گوش یوسف و در نهایت وصال با اوست «بت‌شکنی و روی آوردن به توحید» است. آنچه موجب می‌شود تا یوسف ازدواج با زلیخا را بپذیرد «الهام غیبی» است.

باید توجه کرد که میان شخصیت‌های فرعی، یعقوب و برادران یوسف، نقش‌هایی به مراتب مهمتر از دیگران ایفا می‌کنند؛ چراکه انگیزه‌های رفتاری همچون «انگیزهٔ پدری»، «انگیزهٔ حسد» و انگیزه‌های دیگر، این دو شخصیت را به صحنه میکشد. همچنین همسر عزیز وظیفه‌ای ویژه را بر عهده می‌گیرد که به یکی از انگیزه‌های بشری یعنی «انگیزهٔ جنسی» ارتباط دارد. چنانکه رفتار زنان شهر نیز بر انگیزهٔ «حسد» و انگیزهٔ «جنسی» استوار است؛ چراکه میدیدند همسر عزیز از مردی کامجویی میکند که آنها به وی دسترسی ندارند.

در نگاه به انگیزه‌ها متوجه می‌شویم که بعضی از انگیزه‌ها در تقابل با همدیگرند به عنوان نمونه در داستان، ما با توطئه روبرو می‌شویم. یکی از انگیزهٔ «حسد» مایه می‌گیرد و دیگری از انگیزهٔ «جنسی» و این هر دو انگیزه با یکدیگر در تضاد هستند. اما هر دو شخصیت، داستان را به سمت رفتاری مشابه که عبارت از «توطئه» است، میکشانند.

5-2- شخصیت در داستان یوسف و زلیخا

شخصیت از مهمترین عناصر وجودی هر داستان است. به عبارت دیگر یک داستان بدون شخصیت نمیتواند باشد. (شیوه‌های شخصیت‌پردازی، عبدالهیان:ص114) «مهمترین عنصر منتقل‌کنندهٔ تم داستان و عامل مهم طرح داستان، شخصیت داستانی است.» (هنر داستان نویسی، یونسی: ص33) در داستان یوسف و زلیخای جامی ما به چند نوع شخصیت برمیخوریم:

5-2-1- شخصیت‌های اصلی

یوسف در این داستان به عنوان شخصیتی که داستان را پیش میبرد، نقطهٔ مرکزی داستان است که از آغاز تا انتها، در حوادث و موقعیتهای گوناگون دارای حضور فعال و مؤثر است. در واقع یوسف در سرنوشتی که در داستان برایش رقم زده شده و در برخورد با وقایعی که دست به عمل می‌زنند، سهیم است.

شخصیت اصلی دیگری که در داستان حضور فعال و چشمگیری دارد، زلیخا است. وی از اوان کودکی که خواب یوسف را میبیند، مقهور عشق می‌گردد، با عشق یوسف زندگی میکند و اندکی پس از مرگ یوسف، با عشق اومیمیرد و قصه با مرگ او به پایان میرسد.

عشق زلیخا به یوسف نه تنها زندگی او را پر میکند بلکه بر زندگی یوسف نیز غالب میشود. جمال جوانی یوسف از آب دیده یعقوب و هوای دل زلیخا پر میشود. (هفت اورنگ: ص 598) حضور زلیخا در جای جای داستان به چشم میخورد. وی بنوعی شخصیتی فعال دارد. در واقع زلیخا از صورت یک زن هوسران به صورت یک زن نیکوسیرت حرکت میکند و به اشتباه بودن رفتار گذشته خود اعتراف و از آنها پشیمان میشود و عشق مجازی و زمینی او ضبغه الهی به خود میگیرد. «با توصیف صوفیان از عشق زلیخا به یوسف، تنش روایی در این قصه راه یافته و مؤلفان را بین محکوم کردن تلاش زلیخا برای سلب عصمت از یوسف و تحسین عشق او نسبت به یوسف دچار تردید و تذبذب ساخته است. جامی عشق ناسوتی زلیخا را جلوه‌ای از عشق به خدا شمرده و داستان را از این تنشها رها ساخته است.» (احسن القصص حکایت کیست: زلیخا یا یوسف؟، مرگوریان، ص: 190-189)

در داستانی که جامی آن را بازگو کرده است، یوسف مظهر حسن و زلیخا مظهر عشق است، بدین سان یوسف از طریق حسن و جمال و زلیخا از طریق عشق در جایگاه صوفی‌ای قرار میگیرد که در شوق اتحاد با خداوند میسوزد. به گفته جامی، هیچ معشوقی از معشوقان در جمال یوسف نبوده و هیچ عاشقی در عشق چون زلیخا نبوده است:

ز معشوقان چو یوسف کم نبوده جمالش از همه خوبان فزوده
 نبود از عاشقان کس چون زلیخا به عشق از جمله بود افزون زلیخا
 (هفت اورنگ: 596)

در منظومه یوسف و زلیخا، «یوسف شأنی معشوقی دارد و زلیخا شأن عاشقی، این یوسف خوشنام با شأن معشوقی بر سکوی استغنا ایستاده است و در حماسه عرفانی، انسانی کاملی است که هیچ هوس دامن او را نمی‌آلاید و به هیچ ننگی تن در نمیدهد، گرچه یکی دوبار ترک اولایی از او سرزده، یکبار وقتی در زندان جسم و جانش کاهیده، به شرابدار سلطان امید میندند که غیرت حق زبان ذکر شرابدار را میبرد و او فراموش میکند از یوسف در محضر عزیز ذکری به میان آورد و بار دیگر ترک اولایی که در تفاسیر آمده است (در روایت جامی وجود ندارد) و یوسف در اوج قدرت و عزت در برابر پدر در فروتنی تأخیر می‌کند... البته این با همان شأن یوسف نیز همخوانی دارد زیرا او جلوه جمال حق است و مستوجب کرنش دیگران و بنا به قول برخی عرفا در تفسیر احسن القصص، یوسف احسن الناس است.» (تحلیل و مقایسه منظومه یوسف و زلیخای جامی با قصه یوسف(ع) در قرآن کریم، براتی: ص 98-

5-2-2- شخصیت‌های فرعی

همانگونه که عنوان شد در این منظومه، حوادث اساسی در شکل‌گیری پیرنگ داستان، گرد محور دو شخصیت قبلی میگردند و اهمیت دیگر رویدادها و اشخاص تنها تا آنجاست که با شخصیتها و قهرمانان اصلی اثر و رخدادهایی که بر داستان عشق میان یوسف و زلیخا مربوط میشود، پیوند دارند. شخصیت‌های فرعی منظومه یوسف و زلیخا در سه دسته قابل تقسیم‌بندی است:

1) نیروهای همسو: شخصیت‌هایی هستند که با اهداف شخصیت اصلی یعنی یوسف همراه هستند مانند: یعقوب

2) نیروهای مخالف: شخصیت‌هایی که در مقابل اهداف شخصیت اصلی یعنی یوسف می‌ایستند مانند: برادران

3) نیروهای مکمل: شخصیت‌هایی هستند که در ساختار داستان جایگاه دارند. آنها ممکن است هم جزء نیروهای مخالف و هم جزء نیروهای موافق باشند مانند: کاروانیان، دو زندانی، زنان مصر

شخصیت‌های داستانی را از جنبه‌های گوناگون می‌توان مورد بررسی قرار داد. یکی از آن تقسیم‌بندیها، گروه شخصیت‌های ایستا، پویا(متحوّل) است. «اگر شخصیت داستان در جریان وقایع، به گونه‌ای متحوّل شود که در پایان به انسانی متفاوت تبدیل بشود، او را شخصیت پویا مینامند.» (فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد: ص 302) یکی از دو قهرمان اصلی داستان، شخصیتی پویا دارد. آنچنان که وی در ابتدا شاهزاده‌ای مغرور، متموّل و هوس‌باز است اما بعد از فراز و نشیب بسیار به عاشق پاکبازی بدل میشود که جان خود را در راه معشوق فدا میکند. شخصیت زلیخا در پویایی با شخصیت فرعی چون «بازغه» قابل مقایسه است. یوسف شخصیتی ایستا و ثابت دارد که از همان آغاز حسن و کمالاتش در بالاترین حدّ است. لحظه‌ای از عصمت خود دست نمیکشد و یاد خدا را فراموش نمیکند و تا آخر داستان هم همین‌طور است. کاملاً یوسف شخصیتی مثال و نوعی (تیبیک) دارد. به این معنی که وی کارکردهای تیپ پیامبری را انجام میدهد که به الهام خداوندی با زلیخا وصلت کرده و از عمق وجود شیفته‌ی او می‌گردد.

شخصیت‌های فرعی دیگری چون برادران یوسف، دایه، عزیز مصر دارای شخصیتی ایستا و بدون حرکت هستند. به عنوان مثال: دایه زلیخا که همدم و همنشین وی است و زلیخا وی

را با لفظ «مادر» خطاب میکند به عنوان یک شخصیت ثابت هست. در اکثر داستانهای ادبیات کهن فارسی، پیوسته با زیرکی و افسونگری در صدد طرح حوادث و حل مشکلات است. شخصیت فرعی دیگری که در داستان حضور دارد، پدر زلیخا یا پادشاه مغرب است. وی در این داستان برعکس تیپ شخصیتی خود عمل میکند. به نوعی که فرد مستبد و خودرأی نیست و یک آزادمرد، احترام کننده به حقوق زنان و فرزند دوست است. علاوه بر اینکه از هیچ کوششی دریغ نمیکند وقتی دختری خود را در عشق مصمم میبیند رسولان به پیش عزیز مصر میفرستد و وی را به خواستگاری از زلیخا ترغیب میکند. درمقابل عزیز مصر شخصیتی زود باور، دهن بین، ذلیل در برابر زنان و ناتوان از کشف حقیقت است. در تقسیم‌بندی شخصیت‌های داستان، یکی از انواع شخصیتها «شخصیت تمثیلی» است. از این منظر یوسف که در طول داستان دامان خود را به ننگ و بدنامی نیالوده و پس از طی مراحل بسیار، به شخصیت بارزی تبدیل میشود که اوضاع مملکت را نجات داده و پادشاهی را بر عهده میگیرد؛ سمبل شخصیت معنوی است که تحت هیچ شرایطی تن به ذلت و خواری نمی‌دهد. یا مطابق نقد روانشناسانه میتوانیم شخصیت یوسف را نماینده «فرامن» شخصیت آدمی بدانیم که حافظ ارزشها والا و راهنمایانسان به سوی خوبیها و نیکیها است. همچنین زلیخا را نماینده یا سمبل شخصیت مادی و من‌گریزی آدمی بدانیم که فقط به ارضای تمایلات غریزی می‌اندیشد حتی اگر مخالف فرهنگ و ارزشهای حاکم بر جامعه باشد. این شخصیت در طول داستان از آلودگیهای دنیوی پاک شده و در نهایت وجهه‌ای آرمانی مییابد. «شاید زلیخا از نظر جامی نماد نفسی است که تلاش میکند تا بوسیله عشق و محبت به پاکی و خلوص برسد اما خواسته‌ها و رویاهایش او را به لغزش در می‌افکند. او در مبارزه و عشق بسر میبرد تا اینکه بواسطه عشق حقیقی به پاکی و خلوص دست مییابد.» (پژوهش تطبیقی داستان یوسف و زلیخا در ادبیات اسلامی، خسروی: 56-57)

6- نتیجه‌گیری

داستان یوسف و زلیخا همانند بیشتر داستانهای قدیمی طرحی ساده دارد و پیچیدگی خاصی آنچنان که در طرح رمانهای امروزی وجود دارد، در طرح این داستان دیده نمیشود. داستان دارای چند پیرفت و نقش اصلی است که حوادث بر مبنای آنها شکل گرفته است. در داستان یوسف و زلیخا حوادث منظم و ناگسسته پیش میرود و تا حدودی به اوج منطقی نیز میرسد واحساسات و عواطف و هیجان مخاطب برانگیخته میشود. صعود و فرودهای منطقی، گره افکنی و گره‌گشایی لازم در روایت داستان صورت گرفته است.

انگیزه‌های مختلف باعث گسترش طرح داستان شده است اما انگیزه رسیدن به نمودهای رویا در صدر قرار دارد. در واقع در رخ دادن حوادث و شکل‌گیری پیرنگ داستان، خواب نقشی اساسی دارد. زلیخا در اثر خوابی که میبیند شیفته یوسف شده و در پی وی به مصر میرود و یوسف بواسطه خوابی که میبیند در کنار برخی عوامل دیگر به چاه انداخته میشود و بعد از آن سلسله حوادث به طور متوالی شکل میگیرد. حتی در پایان نیز یوسف خواب پدر و مادر خود را دیده و از خدا میخواهد که او را بمیراند. از آنجایی که داستان پیشینه مذهبی و دینی دارد، وجود عناصری همچون رویا، دعا، الهام، معجزه و عوامل فرانسسانی و پدیده‌های فرازمینی و وقایع خارق‌العاده امری پذیرفتنی و توجیه‌پذیر است. هرچند در برخی موارد تناقضها، حذفها، افزوده‌ها و موارد غیر ضروری هم در روایت داستانی جامی به چشم میخورد. حوادث اساسی در شکل‌گیری طرح داستان، حول محور شخصیت‌های اصلی یعنی یوسف و زلیخا میچرخند و دیگر رویدادها و شخصیتها بواسطه پیوند و ارتباطشان با آنها اهمیت پیدا میکنند. در داستان یوسف شخصیتی تیپیک دارد و همان نقشی را پیش میبرد که مخاطب از پیامبران انتظار دارد و تا حدودی شخصیتی ایستا و ثابت دارد. اما از آنجایی که داستان حول محور عشق میچرخد، زلیخا شخصیتی پویا دارد و در عشق به معشوق آنقدر استمرار میورزد تا از مجاز به حقیقت رسیده و عشقش رنگ و بوی عرفانی و متعالی بخود گرفته و در نهایت عاشقی وارسته میگردد.

منابع و مأخذ

- 1- « احسن القصص حکایت کیست: زلیخا یا یوسف»، مرگورین، گاین کارن، و افسانه نجم آبادی، (1384)، مترجم عباس امام، نامه انجمن، شماره 17
- 2- آناتومی و ساختار درام، قادری، نصرالله، (1380)، تهران: نیستان
- 3- «بررسی ساختار روایی دو روایت از داستان غنایی یوسف و زلیخا»، کرمی، محمد حسن، حقیقی، شهین، (1388)، پژوهشنامه ادب غنایی، شماره 13، صص 89-124
- 4- « پژوهش تطبیقی داستان یوسف و زلیخا در ادبیات اسلامی»، خسروی، زهرا، (1388)، فصلنامه دانشنامه، دوره 2، صص 33-77
- 5- پژوهشی در جلوه‌های هنری داستانهای قرآن، بستانی، محمود، (1384)، ترجمه موسی دانش، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی

- 6- «تحلیل و مقایسه منظومه یوسف و زلیخای جامی با قصه یوسف(ع) در قرآن کریم»، براتی، محمود، (1381)، مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره 28 و 29
- 7- دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، مکاریک، ایرناریما (1386)، ترجمه مهراں مهاجرو محمد نبوی، تهران: آگه
- 8- دستور زبان داستان، اخوت، احمد، (1371)، اصفهان: نشر فردا
- 9- راهنمای نظریه ادبی معاصر، سلدن، رامن، و پیتر ویدوسون، (1384)، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران: طرح نو
- 10- ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، پراپ، ولادیمیر، (1368)، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس
- 11- ساختار و تأویل متن، احمدی، بابک، (1384)، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز
- 12- «شیوه‌های شخصیت‌پردازی»، عبدالهیان، حمید، (1380)، فصلنامه ادبیات داستانی، شماره 54
- 13- عناصر داستان، میرصادقی، جمال (1385)، چاپ نجم، تهران: انتشارات سخن
- 14- فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، سیما، (1387)، چاپ چهارم، تهران: مروارید
- 15- مثنوی هفت اورنگ، جامی، عبدالرحمن، (1387)، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ دوم، ناشر اهورا- مهتاب
- 16- هنر داستان نویسی، یونسی، ابراهیم، (1388)، چاپ هشتم، تهران: انتشارات نگاه